

## مرغان افسانه‌ای



### قسمت دوم

### سیمرغ:

سیمرغ، مرغی است فراخ بال که بر درختی درمان بخش به نام «ویسپوبیش» یا «هرویسپ تخمک» که در بردارنده تخم‌های همه گیاهان است، آشیان دارد. در اوستا اشاره شده که این درخت در دریای «وروکاشا» یا «فراخکرت» قرار دارد.



نقش سیمرغ بر بشقاب نقره‌ای، عصر ساسانیان

کلمه سیمرغ در اوستا به صورت «مرغوسئن» آمده که جزء نخستین آن به معنای «مرغ» است و جزء دوم آن با اندکی دگرگونی در پهلوی به صورت «سین» و در فارسی دری «سی» خوانده شده است و به هیچ وجه نماینده عدد ۳۰ نیست؛ بلکه معنای آن همان کلمه ی «شاهین» می‌شود. شاید مقصود از این کلمه (سی) بیان صفت روحانیت آن مرغ بوده است. سیمرغ پس از اسلام هم در حماسه‌های پهلوانی هم در آثار عرفانی حضور می‌یابد. سیمرغ در شاهنامه فردوسی دو چهره متفاوت یزدانی (در داستان زال) و اهریمنی (در هفت خوان اسفندیار) دارد. زیرا همه موجودات ماوراء طبیعت نزد ثنویان (دوگانه پرستان) دو قلوب متضاد هستند. سیمرغ اهریمنی بیشتر یک مرغ اژدها ست، فاقد استعدادهای قدسی سیمرغ یزدانی است و به دست اسفندیار در خوان پنجمش کشته می‌شود. ورود سیمرغ یزدانی به شاهنامه با تولد «زال» آغاز می‌شود. «سام» پدر زال فرمان می‌دهد فرزندش را که با موهای سفید به دنیا آمده در صحرا رها کنند تا از بین برود. سیمرغ به سبب مهری که خدا در دلش می‌افکند، زال را به آشیانه می‌برد و می‌پرورد. سرانجام وقتی سام به دنبال خوابی که دیده است به پای البرز کوه (جایگاه سیمرغ) به سراغ زال می‌آید، سیمرغ بعد از وداع با زال پری از خود را به او می‌دهد تا به هنگام سختی از آن استفاده کند. سیمرغ دو جا در شاهنامه کمک‌های مهمی به زال می‌کند. یکی به هنگام به دنیا آمدن رستم که به علت سخت بودن تولدش با مشکل مواجه شده است و سیمرغ با چاره جویی به موقع این مشکل را بر طرف می‌کند. دیگری به هنگام جنگ رستم و اسفندیار است که رستم ناتوان از شکست دادن اسفندیار با روشی که سیمرغ به وی می‌آموزد موفق می‌شود اسفندیار را در نبرد مغلوب کند. سیمرغ هم چنین زخم‌های بدن رستم را هم مداوا می‌کند.



سیمرغ بر پارچه ابریشمی خامک دوزی شده از عهد ساسانیان

اگرچه در شاهنامه سیمرغ به منزله موجودی مادی تصویر می‌شود، اما صفات و خصوصیات کاملاً فوق طبیعی دارد. ارتباط او با این جهان تنها از طریق زال است. که به فرشتگان می‌ماند. سیمرغ در دیگر متون اساطیری فارسی هم چون «گرشاسب‌نامه» ی «اسدی توسی» چهره‌ای روحانی ندارد. اصولاً جز در قسمت اساطیری شاهنامه، بعد از اسلام ما متن اساطیری به معنای حقیقی کلمه نداریم، به همین سبب است که سیمرغ تنها با شخصیت و ظرفیت بالقوه تاویل پذیری اسطوره ایش که در شاهنامه ظاهر می‌شود، به آثار منظوم و منثور عرفانی فارسی راه می‌یابد و از طریق شخصیت رمزی خود در عناصر فرهنگ اسلامی جذب می‌گردد. البته معلوم نیست که دقیقاً از چه زمانی و به دست چه کسی سیمرغ صبغه عرفانی گرفته است. پس از شاهنامه فردوسی کتب دیگری نیز در ادبیات فارسی هست که در آنها ذکری از سیمرغ و خصوصیاتش آمده است. از جمله آنها کتب و رسالات زیر را می‌توان بر شمرد: رساله الطیر ابن سینا، ترجمه رساله الطیر ابن سینا توسط شهاب الدین سهروردی، رساله الطیر احمد غزالی، روضة الفریقین ابوالرجاء چاچی، نزهت نامه علایی (نخستین دایرة المعارف به زبان فارسی)، بحر الفوائد (متنی قدیمی از قرن ششم که در قرن چهار و پنج شکل گرفته و در نیمه دوم قرن ششم در سرزمین شام تالیف شده است) و از همه مهم تر منطق الطیر عطار.

عطار نیشابوری در منطق الطیر از زبان هدهد می‌گوید تعداد بی‌شماری از مرغ‌ها برای راه یافتن به بارگاه سیمرغ از هفت شهر عشق به نام‌های طلب، عشق، معرفت، استغنا، توحید، حیرت، فقر و فنا گذشتند و چون به مقصد رسیدند مشاهده کردند که از آن همه مرغ فقط سی مرغ باقی مانده است که البته داستانی است بسیار شیوا و دلکش که در مایه‌های عرفان است. به مناسبت همین منازل عرفانی درباره‌ی عطار گفته‌اند:

هفت شهر عشق را عطار گشت

ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

داستان سفر گروهی از مرغان به راهنمایی هدهد به کوه قاف برای رسیدن به آستان سیمرغ است. هر مرغ به عنوان نماد دسته خاصی از انسان‌ها تصویر می‌شود. سختی‌های راه باعث می‌شود مرغان یکی یکی از ادامه راه منصرف شوند. در پایان، سی مرغ به کوه قاف می‌رسند و در حالتی شهودی در می‌یابند که سیمرغ در حقیقت خودشان هستند. اکثر محققان ادبیات «معتقدند که در این داستان، سیمرغ رمزی از وجود حق تعالی است. سیمرغ رمز آن مفهومی است که نام دارد و نشان ندارد. ادراک انسان نسبت به او ادراکی است «بی‌چگونه». سیمرغ در ادبیات ما گاهی رمزی از وجود آفتاب که همان ذات حق است، نیز می‌شود. ناپیدایی و بی‌همتا بودن سیمرغ، دستاویزی است که او را مثالی برای ذات خداوند قرار می‌دهد. محقق دیگر ادبیات، «دکتر پورنامداریان» معتقد است که در این داستان، سیمرغ در حقیقت رمز «جبرئیل» است. چرا که تقریباً تمام صفات سیمرغ در وجود جبرئیل جمع است. صورت ظاهری آنها (بزرگ پیکری، شکوه و جمال، پر و بال) به هم شباهت دارد. بنا بر آیه یک سوره «فاطر» فرشته‌ها بال دارند. در داستان زال و سیمرغ، سیمرغ واسطه نیروی غیبی است و زال هم سیمایی پیامبر گونه دارد. این ارتباط بی‌شباهت به ارتباط جبرئیل (فرشته وحی) و پیامبران نیست. شبیه داستان پرورش کودک بی‌پناه توسط سیمرغ در مورد جبرئیل در فرهنگ اسلامی وجود

دارد. جبرئیل نگهدارندهٔ کودکان بنی اسرائیل است که مادرانشان آنها را از ترس فرعون در غارها پنهان کرده‌اند. مشابه عمل التیام بخشی زخم‌های رستم توسط سیمرغ را، در فرهنگ اسلامی در واقعهٔ شکافتن سینهٔ رسول خدا می‌بینیم. هم‌چنان که سیمرغ بر درخت «هروسپ تخمک» آشیان دارد، جبرئیل نیز ساکن درخت «سدرۃ المنتهی» است. سیمرغ گاهی با مرغان اساطیری دیگر مثل «عنقا» خلط می‌شود. عنقا از ریشه «عنق» (و به معنای) دارندهٔ گردن دراز «است. وجه مشترک سیمرغ و عنقا» مرغ بودن «و» افسانه‌ای بودن " است. در واقع عنقا یک اسطورهٔ جاهلی عرب است و سیمرغ یک اسطورهٔ دری. شباهت‌های ذکر شده باعث شده که در ذهن شاعران و نویسندگان این دو مرغ اسطوره‌ای گاهی به هم مشتبه شوند، حال آن که در حقیقت دو خاستگاه متفاوت دارند.

ولی سیمرغ در شاهنامه نقشی اساسی دارد و فردوسی با توانایی و قدرت زیاد به آن پرداختی عالی داده است.

فردوسی روایت می‌کند در اثر خوابی که سام می‌بیند به زیردستان خود می‌گوید بروید به جستجوی زال که او زنده است. وقتی که سیمرغ گروهی را در جستجو می‌بیند از قلعه‌ی کوه پایین آمده کودک را تحویل می‌دهد. فردوسی شاعر بزرگ و بلندپایه در شاهنامه خود درباره زاده شدن رستم اشعاری آبدار سروده که شایان بسیار قدردانی است

چو از پر سیمرغش آمد بباد  
بخندید و سیندخت را مژده داد  
یکی مو برآورد و آتش فروخت  
وز آن پر سیمرغ لختی بسوخت  
هم اندر زمان تیره گون شد هوا  
پدید آمد آن مرغ فرمان روا  
چنین گفت سیمرغ کاین غم چراست؟  
بچشم هژبر اندرون نم چراست؟  
بیاور یکی خنجر آبگون  
یکی مرد بینا دل پرفسون

سام پس از شنیدن گزارش چگونگی زادن رستم به زال می‌گوید:

بزال آنگهی گفت صد نژاد  
بپرسی ندارد کس اینرا بیاد  
که کودک زپهلوی برون آورند  
بدیدن نیکویی چاره چون آورند  
بسیمرغ بادا هزار آفرین  
که ایزد و راه نمود اندرین

در "منطق الطیر" هدهد مرغان را به این سفر دراز دعوت می‌کند برای یافتن سیمرغ، در "سوره الغراب" هدهد پیشاپیش به مرغان می‌گوید که به قلعه قاف می‌رویم تا خودمان را بیابیم. چرا که او پس از گذشت هشت قرن که از سفر مرغان "منطق الطیر" به قاف می‌گذرد، لابد دیگر باید دانسته باشد که سیمرغی نیست، الا سی مرغ. اما ناگفته پیداست که توده مرغانی که یک عمر با باور به سیمرغ بوده است که همه تلخکامی‌ها، بی عدالتی‌ها و جورو ستم‌ها را تاب آورده‌اند و مکافات هر ستمی را ساده دلانه به روز دیدار سیمرغ واگذارده‌اند و... نمی‌توانند به این سادگی نبود سیمرغ را باور کنند. این ادعا به قول زاغ، دانه ای است که سنگدان آنها از پشش بر نمی‌آید

گفتگوی ذهنی زاغ با خودش و با هدهد، در این بخش، در عین سادگی، چنان تلخ و سرشار از ناامیدی و در عین حال، چنان حقیقی و راست است که خواننده سر خوردگی و یأس و اندوه او را با رگ و پی حس می‌کند و همراه او به طرح پرسش‌هایی می‌رسد که بیشتر بی جوابند:  
" هنوز حرف اصلی‌ش را نزده بود:  
- و اما سیمرغ. چه عرض کنم؟

...  
- اگر از من می‌پرسیش... چطور بگویم می‌گویم - ماییم.  
ماییم؟ کی ماییم؟

رسیدن به قاف جان می پرسند  
ما همه مشت‌ی ضعیف و ناتوان  
نی پر و نی بال، نی تن، نی روان  
کی رسیم آخر به سیمرغ رفیع؟  
گر رسد از ما کسی، باشد بدیع  
نسبت او چیست با ما؟ باز گوی  
زان که نتوان شد به عمیا راز جوی  
گر میان ما و او نسبت بدی  
هر یکی را سوی او رغبت بدی  
او سلیمان است و ما مور گدا  
در نگر، او از کجا ما از کجا!  
گشته موری در میان چاه بند  
آشکارا کرد رخ چون آفتاب  
صد هزاران سایه بر خاک افکند  
پس نظر بر سایه ی پاک افکند  
سایه ی خود کرد بر عالم نثار  
گشت چندین مرغ هر دم آشکار  
صورت مرغان عالم سر به سر  
سایه ی سیمرغ دان ای بی خبر  
این بدان چون آن بدانستی نخست  
سوی آن حضرت نسب کردی درست  
چون بدانستی ببین آگه بباش  
چون که دانستی مکن این راز فاش  
آفتاب قربت از پی شان بتافت  
جمله را از پرتو آن جان بتافت  
هم ز عکس روی سی مرغ جهان  
چهره ی سیمرغ دیدند آن زمان  
چون نگه کردند این سی مرغ زود  
بی شك این سی مرغ آن سیمرغ بود  
چون سوی سیمرغ کردند نگاه  
بود خود سی مرغ در آن جایگاه  
ور به سوی خویش کردند نظر  
بود این سیمرغ ایشان آن دگر  
ور نظر در هر دو کردند به هم  
هر دو يك سیمرغ بودی بیش و کم  
بود این يك آن و آن يك بود این  
در همه عالم کسی نشنود این